

خرافات قرآنی. بررسی 9 مورد از خرافات قرآن.



هروقت با مسلمانان روبرو میشوم و به آنها میگویم که من یک مرتد هستم و دین غیر مقدس اسلام را ترک گفته و به بیخدایی و خردگرایی گرویده ام بسیار متحیر و شگفت زده میشوند، اول از اینکه چطور من جرات میکنم چنین حرفی را در مقابل آنها بزنم و دوم از اینکه چگونه ممکن است من مسلمان بوده باشم و اسلام را ترک کنم، زیرا در مغز کم کار این افراد جزم اندیش تغییر اندیشه و ارتقای آن ضعف است، در حالی که دقیقاً قوت و کمال انسانی در تغییر اندیشه است و هر کسی همانقدر انسان است که میتواند بیانیدش و از تغییر اندیشه و آزاد اندیشی در هراس و وحشت نباشد.

معمولاً بعد از یک امتحان کوچک و چند سوال مختصر مثل "سوره اخلاص را بخوان!" و "وقتی مرده را در خاک میگذارند چند رکعت نماز برایش میخوانند؟" و ... بالاخره قبول میکنند که من مسلمان بوده ام و بسیار ناراحت و غمگین میشوند، اما به محض اینکه میگویم من شیعه زاده شده بودم، لبخندی بر روی لبهایشان شکل میگیرد و میگویند، خوب پس از

اولش هم مسلمان نبودی و مشرک بودی، حال از شرک به کفر رسیده ای، باز هم پیشرفت خوبی داشته ای، الحمد لله! انشاء الله باز هم شهادت خود را میگوییم و مسلمان میشوی برادر! و بعد هم من لبخندی به آنها میزنم و میگوییم شما مرا شاد کردید، پس من از نظر شما از اول هم مسلمان نبوده ام، واقعا لطف دارید؛ زیرا من واقعاً از اینکه روزگاری به اسلام و خرافات آن اعتقاد داشته ام، احساس خوبی ندارم، هرچند مسلمانی من ضربه ای به کسی جز خودم نزد، اما از اینکه چرا زودتر از گنداب خرافات خود را بیرون نکشیدم افسوس میخورم.

آری، برخورد اهل تسنن که 90٪ جامعه اسلامی را نیز تشکیل میدهند معمولاً بعد از این بسیار دوستانه و محبت آمیز میشود. میگویند خوب کاری کردی که از این همه خرافات و کج اندیشی خود را رهایی بخشیدی، تشیع پر است از انحراف و دروغ، آخر کدام آدم خردمندی میتواند قبول کند که امام زمانی در این همه سال پنهان شده باشد و هزاران مطلب دیگر. و اساساً مذهبی است مبتنی بر خرافات و جهالت. در اسلام راستین صیقه و تقیه و عزاداری و خود آزاری و قبر پرستی و غیره وجود ندارد، حتی میگویند ماهم اگر شیعه زاده میشدیم قطعاً آنرا رها میکردیم.

هدف من از نوشتن این نوشتار این نیست که از تشیع دفاع کنم یا از تسنن دفاع کنم، هدف من این است که نشان دهم خرافات تنها در مذهب تشیع وجود ندارند، بلکه خرافاتی بسیار مضحک تر از آنچه شیعیان بدان معتقدند در خود قرآن وجود دارد که هر انسان منصف و خردمندی را به انکار حقیقی بودن مطالب این کتاب باز میدارد.

شاید من به عنوان یک بیخدا و خردگرا چندان از نظر اسلاميون شایستگی قضاوت پیرامون مذاهب تشیع و تسنن را نداشته باشم، اما بطور کلی به نظر شخصی من، اسلام راستین را اهل تسنن درک کرده اند و تشیع تنها یکی از فرقه هایی است که توسط ایرانیان برای مبارزه با اسلام راستین تقویت شد و توسعه داده شد. من نیز همچون اهل تسنن معتقدم تشیع ارتباط چندانی با اسلام ندارد و مفاهیم آن در تضاد با مفاهیم اسلامی هستند. اما این اسلام راستین نیز که هر فرقه از مسلمانان فکر میکنند همان برداشت و قرائت آنان از اسلام است نیز هرگز آتش دهان سوزی نیست، چیزی نیست جز مشتکی خرافه و مزخرافات بی ارزش که هیچ سودی در آن دیده نمیشود. اما بحث در این مورد را به نوشتارهای دیگر که به بررسی اصل امامت میپردازند وا میگذاریم.

اما قبل از اینکه به شمارش تعدادی از خرافه های قرآن پردازیم باید به تعریف خرافه پردازیم، خرافات در اصل عقاید بی بنیان و باطل و بی اساس و موهوم و افسانه وار خوش آیندی هستند که ملتها یا افراد برای رسیدن به اهداف خاص آنها را میپروانند و گسترش میدهند. خرافات با واقعیت و حقایق طبیعی در تضاد هستند.

نوشتن این نوشتار بسیار برای من دشوار بود، زیرا قرآن سرتاسر کتابی است خرافی، از ابتدا با داستان خرافی آدم و هوا آغاز میشود و داستانهای اسطوره ای و افسانه ای سامی همچون داستان نوح، یونس، خضر، موسی و عیسی را با ادبیاتی ضعیف شرح میدهد و به پایان میرسد و در این میان هیچ اثری از واقعیت ها و حقایق نیست، بلکه تماماً اسطوره های ملی یهودیان است که رنگ و لعاب واقعیت به آنها زده شده است و به مشتریان اباطیل دینی فروخته شده است. و در مورد این شخصیت ها نوشتارها و گفتارهای بسیاری روی همین تارنما وجود دارد که خرافی بودن آنها را نشان میدهد مثلاً به نوشتاری با فرنام **طوفان نوح، بیشتر شوخی تا جدی!** مراجعه کنید.

عقاید دینی یک دیندار برای یک دیندار دیگر تنها مثنی اباطیل و خرافات به شمار میروند و معمولاً خرافاتی که بطور مشترک توسط همه دین داران خرافه حساب میشوند نیز خود روزگاری عقاید و باورهای دینی عده ای باورمند بدانها بوده اند. خرافات طبیعتاً در بین انسانهای دانش نا آموخته بسیار رواج و مقبولیت بیشتری دارد تا میان انسانهای دانش دوست و دانش پژوه، همچنین در جوامع روستایی و فقیر و یکنواخت همواره خریداران بیشتری برای خرافات دینی یافت میشود تا در جوامع شهری و مرفه و کثرت گرا.

همچنین لازم به توضیح است که خرافات اسلامی خود برپایه خرافه ای بزرگ، و شاید بزرگترین خرافه تاریخ، یعنی خدا بنا نهاده شده اند. و خدا نیز در تعریف خود قدیر (توانای مطلق) است یعنی همه کاری از او بر می آید. لذا برای مسلمانان، همچون برای کودکان هیچ چیزی غیر ممکن به نظر نمیرسد، یعنی در حالی که یک انسان خردگرا نمیتواند باور کند که عیسی کبوتری را از گل بسازد و سپس بدان جان بخشد یا ابراهیم به آتش افکنده شود و زنده و سالم از آن برون آید (این افسانه سامی در تورات به دانیال، اما در قرآن به ابراهیم نسبت داده شده است)، یک مسلمان وقتی با اینگونه مفاهیم افسانه ای روبرو میشود چندان برایش باور کردن این چیزها دشوار نیست، لذا میتوان گفت خدا باور دین خوی بالقوه یک انسان خرافاتی است، و در مقابل انسان خردگرا هیچ مفهوم نابخردانه را در صورت درک

خرافات را نمیتوان به خداپرست مسلمان یاد آور شد و از او خواست که بر خرافی بودن قرآن شهادت دهد، بلکه تنها میتوان با یادآوری این مطالب او را از اینکه چرا یک خردگرا نمیتواند به قرآن و در نتیجه به اصل نبوت اعتقاد داشته باشد آگاه کرد، یا اینکه حد اقل روح حقیقت جویی و شک ورزی علمی و خردگرایی را در او بیدار کرد، باشد که هر آنچه گرگان دینفروش به او تزریق میکنند گوسفندوار هضم نکند و اندکی از قوه عقلانیت خود سود ببرد.

بعد از این مقدمه کوتاه باید گفت که به دیده خردگرایانه بیشتر مطالب قرآن خرافه است، اما از میان این همه خرافه تنها به چند مورد خرافه که مضحک تر از باقی خرافات است را به اختصار بررسی میکنیم تا در هنگام رویا رویی با اهل تسنن به آنها یادآوری کنیم که جدا از کتابهای مذهبی و احادیث آنها که دست کمی از بحار الانوار و حلیه المتقین و غیره ندارند خود قرآن نیز پر از موهومات و خرافات است.

1- صحبت کردن مورچه ها و هد هد

سوره نمل آیات 18 تا 23

وَحَشِيرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ؛ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ؛ وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ؛ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ؛ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ؛ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ.

سپاهیان سلیمان از جن و آدمی و پرنده گرد آمدند و آنها به صف می رفتند؛ تا به وادی مورچگان رسیدند مورچه ای گفت : ای مورچگان ، به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش شما را بی خبر در هم نکوبند؛ سلیمان از سخن او لبخند زد و گفت : ای پروردگار من ، مرا وادار تا سپاس ، نعمت تو را که بر من و پدر و مادر من ارزانی داشته ای به جای آورم و کارهای شایسته ای کنم که تو خشنود شوی ، و مرا به رحمت خود در شمار بندگان شایسته ات در آور؛ در میان مرغان جست و جو کرد و گفت : چرا هدهد را نمی بینم ، آیا از غایب شدگان است؟؛ به سخت ترین وجهی عذابش می کنم یا سرش را می برم ، مگر آنکه

گفت : به چیزی دست یافته ام
 که تو دست نیافته بودی و از سبا برایت خبری درست آورده ام؛ زنی را یافته ام که بر آنها
 پادشاهی می کند از هر نعمتی برخوردار است و، تختی بزرگ دارد.

این آیات مرا یاد کارتون معروف سیندرلا می اندازد که در آن موشها و گنجشکها و سگ و
 گربه با یکدیگر حرف میزنند و به خانم سیندرلا کمک میکنند و برایش لباس میدوزند و او را
 یاری میکنند. البته حتی در این داستان زیبا نیز موشها نمیتوانند با سیندرلا صحبت کنند
 بلکه با ایما و اشاره منظور خودشان را به سیندرلا میفهمانند، در این داستان قرآنی نیز که
 مثل سایر داستانهای سامی در آن توحش و بربریت موج میزند و پیامبر خدا به دلیل غیبت
 هد هد میخواهد سر او را ببرد، حیوانات با یکدیگر حرف میزنند، و البته سلیمان نیز زبان آنها
 را درک میکرده است.

من حتی وقتی کودک بودم نیز ماجرای سیندرلا را که در کارتونی به تصویر کشیده شده بود
 باور نمیکردم و به خوبی میدانستم که حیوانات حرف نمیزنند و آنقدر از هوشیاری برخوردار
 نیستند که بتوانند اینگونه با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، چه برسد که بتوانند با انسانها رابطه
 گفتاری برقرار کنند، اما ممکن است سایر کودکان واقعا این ماجرا را باور کرده باشند. و به
 نظر من مسلمانانی که این ماجراهای قرآن را باور میکنند واقعا کودکانه و بچه گانه فکر
 میکنند، برای همین است که حزب الهی ها معتقدند مردم صغیر هستند، و فلسفه ولایت
 فقیه بر صغارت (کودکی) و نفهم بودن مردمی بنا نهاده شده است که این نابخردانه ها را
 قبول کرده و خود را مسلمان مینامند، و البته چندان ناشایست نیست که قبول کنیم، این
 مردم صغیر واقعا نیاز به ولی و سرپرست دارند، همچنان که کودکی که ماجرای سیندرلا را
 باور میکند نیازمند به ولی است، چون میزان شعورش به قدری نیست که برای خود تصمیم
 بگیرد پس زنده باد ولایت فقیه برای انسانهای کم هوش صغیر.

گویا سلیمان از طرف الله تنها به منطق الطیر "زبان مرغان" آگاهی یافته بود، و سلیمان از
 درک گفتمانهای سایر جانوران عاجز بوده است، به همین دلیل بسیاری از مفسرین دانشمند
 اسلامی از جمله علامه طباطبائی این دانشمند و فیلسوف بزرگ برای رفع این تناقض که چرا
 سلیمان که تنها زبان ماکیان میدانسته است، زبانه مورچه را نیز فهمیده است، اشاره کرده اند
 که آن مورچه که حضرت سلیمان با وی صحبت کرده است احتمالا مورچه بالدار بوده است، و
 مورچه های بالدار نیز جزو پرندگان به حساب می آیند پس حضرت سلیمان زبان آنها را نیز

اشاره میکنند که گویا (!) جانورشناسان معتقدند مغز پرندگان و جانوران آنقدر پیشرفته نیست که بتوانند با یکدیگر صحبت بکنند و یا اینقدر پیچیده فکر بکنند، لذا احتمالاً خداوند متعال به پرندگان در دوران سلیمان این قدرت فکر کردن را داده بود است و بعداً از آنها گرفته است. البته علامه هیچ کدام از اینها را از خود نساخته است بلکه از دیگر بزرگان (!) دینی نقل قول میکنند. ماجرای صحبت کردن هد هد و خبرچینی او نیز همانند خبرچینی شیلا، کلاغ سندباد است در کارتون زیبای سندباد و علی بابا.

اینکه حیوانات و پرندگان روزگاری باهوش بوده اند و اکنون خنگ گشته اند و تمامی این توجیهاات مسخره برای پوشاندن این خرافات قرآن و مخالفت با این واقعیت که شانه به سر و مورچه و این جانوران نمیتوانند با یکدیگر اینگونه رابطه برقرار کنند و اساساً آنقدر باهوش نیستند که اسم کسی را بدانند و خبر چینی کنند، آنچنان که هد هد برای سلیمان کرده است، به راستی اینگونه توجیه کردن ها و یاوه گویی ها علامه را در حد یک کم‌دین و طنز پرداز بی استعداد پایین می آورد. معلوم نیست چرا پوپک (هدهد) با این همه شعور، ذکاوت و فرزاندگی هنوز در جنگل زندگی میکند و هنوز تاریخدان و فیلسوفی از جامعه مرغان در نیامده است.

اما از همه اینها گذشته خوی وحشی گری و خشونت اسلامی حتی در این داستان نیز دیده میشود، سلیمان میخواهد سر هد هد بیچاره را ببرد و او را بکشد! و البته در ادامه داستان سلیمان به هد هد میگوید برو و به آن زن بگو که اسلام بیاورد، و الا او را نابود خواهیم کرد. و گویا چنان نیز میکند، اینهم البته از عدالت و آزادمندی و عمق جوانمردی پیغمبران این مشعلهای آسمانی است که زمین را به آتش کشیدند، یا حرف مرا قبول کن، یا تو را خواهیم کشت.

2- وجود موجودات پنهانی به نام جن

سوره حجر آیه 27

وَالْجَانَّ خَلْقَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ.

و جن را پیش از آن ، از آتش سوزنده بی دود آفریده بودیم .

جن یکی از خرافات شاخص قرآن است، حتی در قرآن سوره ای به نام جن نیز وجود دارد، مردمان باستانی چون علت بسیاری از چیزها را نمیدانستند، همواره خود را محصور بین موجودات ناپیدا و گم میدیدند و گمان میکردند اتفاقاتی که می افتد معلول فعالیت‌های این موجودات نامرئی است. جن از موجودات خرافی محلی جامعه محمد بوده است. واژه جن به معنی مخفی است، مشتقات و کلمات همخانواده جن نیز در عربی به همین معنی دلالت دارند، مثلا جنان و جنین هر دو در بدن پنهان هستند.

دکتر شجاع الدین شفا، در مورد جن در کتاب **تولد دیگر** مینویسند.

"قرآن از موجودات ناپیدای دیگری به نام جن نیز سخن میگوید که شبیه آدمیان آفریده شده اند، ولی بخلاف خود آنها که آدمها را میبینند، آدمها به دیدن آنها، جز در موارد خاص، قادر نیستند. در قرآن اهمیت خاصی به "اجنه: داده شده، بطوریکه 48 آیه به آنان اختصاص یافته است، ولی در دو کتاب توحیدی دیگر، تورات و انجیل سخنی از جن به میان نیامده است.

اعتقاد به جن، اعتقادی است که از اسطوره های بابلی به معتقدات اعراب عصر جاهلیت و از آنجا به قرآن و به معتقدات اسلامی راه یافته است. در اساطیر بابلی اوتوکوها (اجنه) موجوداتی ناپیدا بودند که از آتش آفریده شده بودند و به دو گروه خوب و بد تقسیم میشدند که هر دوی آنها ارتباط تنگاتنگی با آدمیان داشتند. اجنه خوب اختصاصا "شدو" نامیده میشدند حامی و نگهبان مردمان در برابر خطرات روزمره زندگی و در عین حال خطرات ناشناخته دیگری بودند که آدمیان بر آنها آگاه نبودند ولی جنیان از این خطرات خبر داشتند. این اجنه در سفر و در حضر و حتی در کوچه و بازار آدمیان را بی آنکه دیده شوند، همراهی میکردند و در هنگام جنگ آنها را از تیر دشمن محفوظ میداشتند. در مقابل، اجنه بدکه "ادیمو" خوانده می شدند پیوسته در پی آزار آدمیان بودند و برای آنها انواع بیماری های گوناگون همراه می آوردند یا آنها به جنایت تشویق میکردند و گله هایشان را از میان میبردند و خانواده ها را به جدائی میکشانند. این گروه از اجنه شرور بر خلاف سایر جنیان ازدواج نمیکردند و فرزندان به بار نمی آوردند. انواع هفتگانه ای از آنها که در کوهستان مغرب زاده شده بودند عاداتا در ویرانه ها یا در زیر زمین میزیستند و آدمیان میتوانستند آنها

سم دارشان بشناسند و برای دفع شرشان از کاهنان و جادوگران کمک گیرند. در عوض جنهای خوب نه تنها میان خودشان ازدواج میکردند، بلکه میتوانستند با آدمیان نیز در آمیزند.

در قرآن این عقیده بابلی و عربی دوران جاهلیت، که مشابه آنرا به اشکال مختلف در افسانه های اساطیری یونانی، ژرمنیو اسلاو و فینیقی و آشوری نیز میتوان یافت، به صورت یک واقعیت آسمانی ارائه شده است: "اجنه را پیش از آدمیان آفریدیم تا ما را پرستش کنند (ذاریات، 56)، و آنها را از آتش سوزان خلق کردیم (الرحمن، 15- حجر 27)، کسانی بین اجنه و خداوند نسبت خویشاوندی قائل شدند (ذاریات، 57) و کسانی نیز اجنه را شرکای خدا دانستند (انعام، 100)، و البته این هردو دسته دروغ میگویند (صافات، 158)، چون محمد برای دعوت به خدا قیام کرد طایفه جنیان بر او ازدحام آوردند (جن، 19) گروهی از اجنه آیات قرآن را شنیدند و با تعجب گفتند که این کتاب ما را به راه هدایت میبرد و لاجرم دیگر به خدای واجد شرک نخواهیم ورزید (جن، 1 و 2)، اینها اسلام آوردند و البته اگر در راه راست پایدار بمانند خداوند به آنها آب گوارا نصیب خواهد کرد (جن، 16)، اما بعضی دیگر از آنها کافر ماندند و هیزم کش جهنم شدند (جن، 14 و 15) و ما آنها را به عذابی بسیار الیم معذب میسازیم (جن 17) و به آنان میگوئیم شما نیز جزو آن گروهی از اجنه و آدمیان شوید که پیش از شما به آتش دوزخ داخل شدند (اعراف، 38)، در روز محشر به اجنه خطاب شود که ای گروه جنیان، شما از حیث تعداد بر آدمیان فزونی گرفتید، ولی آیا ما برای شما رسولانی از جنس خودتان نفرستادیم که آیات ما را بر شما بخوانند و شمارا از چنین روزی بترسانند؟ (انعام، 130).

به روایت قرآن، در دوران پیش از نزول این کتاب گروهی از اجنه کوشیده بودند خود را به آسمان برسانند تا در آنجا استراق سمع کنند و از اسرار عالم بالا آگاه شوند ولی این جنیان پس از نزول قرآن دریافتند که آسمان شدیداً تحت مراقبت است و اجنه ای که قصد رخنه بدان را داشته باشند هدف تیر شهاب ملائک پاسدار قرار میگیرند (جن، 8 و 99). همچنین به حکایت قرآن، بخشی از سپاهیان سلیمان از اجنه بودند و فرماندهانی از گروه خودشان داشتند (نمل، 17).

ادبیات اسلامی و احادیث و معتقدات عامه جهان مسلمان، با استناد به آیات قرآنی پیوسته نقش مهمی برای جنیان در زندگی روزمره مسلمانان قائل شده اند. طبق روایتی که طبری در

مکه، گروهی هفت نفری

از جنیان در نخلستان "نخله" او را در حال خواندن قرآن دیدند و بقدری تحت تأثر قرار گرفتند که همانوقت خود را به وی نشان دادند و از او اجازه خواستند که بدین اسلام در آیند. محمد پس از مسلمان شدن آنان مامورشان کرد که جنیان دیگر را نیز به اسلام دعوت کنند. اجنه به تعهد خود وفا کردند و بعدها در مدینه به دیدار او رفتند و خبر دادند که همه قبیله آنها اسلام آورده اند و طبق درخواست آنان، اندکی بعد افراد قبیله در محلی در بیابان نزدیک مدینه گرد آمدند تا پیامبر برای آنها آیاتی از قرآن را قرائت کند. این محل از آن ببعده وادی اجنه نام گرفته است) طبری: تفسیر کبیر، جلد دوم، فصل هفتاد و پنجم).

مؤلفین اسلامی به کرات از ازدواج اجنه با زنان مسلمان روایت کرده و کسانی از افراد سرشناس را زاده مشترک اجنه و آدمیان دانسته اند. ابن خلکان یتفصیل از کسی یاد میکند که برادر شیرینی یکی از اجنه بوده است (وفیات الاعیان، جلد سوم، ص 76، ذهبی هوشمندی فراوان چندین دانشمند را که نام میبرد ناشی از این میدانند که یکی از اجدادشان جن بوده است (تذکره الحفاظ، جلد دوم، ص 149). دمیری بحث مفصلی در این دارد که آیا میباید اجنه ای را که در نماز جمعه شرکت میکنند در آمار نماز گذاران منظور داشت یا باید آنها را مجزا کرد؟ (کتاب الحيوان جلد اول، ص 265) و محمد باقر مجلسی از امام جعفر صادق روایت میکند که طایفه کرد جنیانی هستند که خداوند آنها را بصورت آدمیان در آورده است (حلیه المتقین فصل چهاردهم).

محدث معروف قرن هشتم هجری، ابن عبدالله الشبلی در کتاب "فی احکام جن" در 112 فصل چند هزار حدیث در ارتباط با اجنه گرد آوری کرده است که از جمله آنها حدیثهای مربوط به سگهایی است که در اصل جن هستند، و کسانی که با دست چپ کار میکنند یا مینویسند و اجنه در آنها رخنه کرده اند، و جن هائی که بطور نامشروع با زنان مقاربت میکنند، و جنیانی که زنان را از شوهرانشان میربایند، و اجنه ای که وقوع جنگ بدر را به پیغمبر خبر دادند و جنهای فقیه که فتوا صادر میکنند، و احادیث مربوط بدینکه آیا پیش از اسلام جنی به پیغمبری طایفه اجنه مبعوث شده بود؟

در میان فقهای مسلمان غالباً این پرسش مورد بحث قرار گرفته است که اگر اجنه از آتش آفریده شده اند که ماهیت مادی دارد چطور خودشان دارای جسم نیستند و چگونه میتوانند در آتش دوزخ بسوزند؟ علامه مطهری کوشیده است تا پاسخ قابل قبولی برای این پرسش

خودش جسم

نیست، امروزه علما رسیده اند به اینکه ما فقط یکنوع جسم نداریم که جسم سه بعدی باشد، بلکه امکان دارد اجسامی با ابعادی بیشتر یا کمتر در کراتی آتشین وجود داشته باشند." تولدی دیگر - اسطوره آفرینش - صفحه 7

در کتب شیعه ماجراهای گوناگونی در مورد اجنه آورده شده است. همانطور که در قرآن آمده است پیامبران برای اجنه نیز ارسال شده اند، اما شیعیان معتقدند تمامی اجنه مسلمان شیعه هستند! چون در ماجرای غدیر خم در محل حضور داشته اند. اما روایاتی نیز آمده است مبنی بر اینکه امام علی با لشکر جنیان جنگیده است! همچنین ماجرای بسیار مضحکی در مورد جعفر جنی، شخصی که در روز عاشورا با لشکر جنیان به کمک امام حسین آمد تا به او کمک کند و به امام حسین گفت اجازه بده تا با لشکر جنیان در لحظه ای تمام یزیدیان را نابود سازم، و امام حسین این را قبول نمیکند.

گروهی اصرار میورزند که جن دیده اند، به این افراد پیشنهاد میکنم اگر یک یا دو بار جن دیده اند که هیچ، اما اگر زیاد جن میبینند حتماً با یک روانپزشک مراجعه کنند و در صدد رفع بیماری خود بر آیند، این موضوع درخور توجه است که افرادی در غرب یافت میشوند که ادعا میکنند خون آشام (Vampire) دیده اند، ولی هیچ غربی ای تابحال جن ندیده است. همانگونه که هیچ شرقی ای تابحال ادعا نکرده است که خون آشام دیده است، زیرا این خرافات، خرافات منطقه ای و بومی هستند و در جوامعی وجود خیالی دارند و در سایر جوامع ندارند.

3- جانور الهی در روز قیامت

سوره نمل آیه 82

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

چون فرمان قیامت مقرر گردد، برایشان جنبنده ای از زمین بیرون می ، آوریم که با آنان سخن بگوید که این مردم به آیات ما یقین نمی آوردند

این جانور افسانه ای نیز از حکایات هیجان انگیز قرآن است، دکتر مسعود انصاری در پیام ما آزادگان مینویسند:

"تمام قرآن ها، نوشتارها و حدیث های مذهبی اسلام باور دارند که یکی از نشانه های رسیدن روز قیامت، ظهور حیوان غول پیکر شگفت انگیزی است که از ژرفای زمین سر به در می آورد تا مردم را عذاب دهد. پیکر این حیوان به اندازه ای بزرگ است که کسی نمیتواند حتی شکل او را در ذهن مجسم کند. ابن ماجه و ابن حنبل از بزرگترین و معتبرترین حدیث نویسان اسلام، مینویسند، این حیوان که (دابه الارض) نام دارد، از ژرفای زمین بیرون خواهد آمد و گرد و خاک را از روی سرش تکان خواهد داد. جانور یاد شده انگشتر سلیمان پسر داود و عصای موسی، پسر عمران را با خود دارد. مردم از مشاهده او به ترس و وحشت می افتند و قصد فرار میکنند، ولی به این کار توفیق نمی یابند، زیرا اراده الله ایجاب میکند که آنها فرار نکنند. این حیوان با عصای موسی نور ویژه ای به چهره مردم می اندازد و بینی غیر مسلمانان را داغان میکند و روی پیشانی آنها مینویسد، (کافر) ولی افراد مسلمان و با ایمان را ستایش میکند و روی پیشانی آنها مینویسد، (مومن) پس هنگامی که مسلمانان دورهم گرد می آیند، همانگونه که روی پیشانی آنها نوشته شده ، یکدیگر را با فرنام (کافر) و یا (مومن) میخوانند. جانور یاد شده، قدرت سخن گفتن دارد و با افراد مردم در باره رویداد روز قیامت به گفتگو میپردازد. (ابن حنبل ابن ماجه).

....

(هوگز) بر پایه حدیث های اسلامی مینویسد: (این حیوان هیولا پیکر از درون زمین مکه و یا کوه صنعا برخواهد خاست. قد آن 30 متر و فروزه های گروهی از حیوانات گوناگون خواهد بود. بدین شرح که دارای سر گاو نر، چشمان خوک اخته، گوشهای فیل، شاخ های گوزن نر، گردن شتر مرغ، سینه شیر، رنگ ببر، پشت گربه، دم قوچ، پاهای شتر و صدای الاغ خواهد بود. این حیوان از اصول تمام دینها آگاه است، بجز اسلام و به زبان عربی سخن میگوید.

الهی قمشه ای معتقد است این جانور همان حضرت امیر (ع) است که در زمان ظهور حضرت قائم یا خود ولی عصر عجل الله تعالی فرجه تفسیر شده است."

برای خواندن ادامه این مطلب بسیار جالب به نوشتاری با فرنام **دابه الارض شاهکار هنری** تفسیر آیه 82 سوره نمل مراجعه کنید.

4 - فکر کردن توسط قلب در سینه

سوره هود آیه 5

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونِ صُدُورَهُمْ لَيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَعْتِبُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

آگاه باش که اینان صورت بر می گردانند تا راز سینه خویش پنهان دارند ، حال آنکه بدان هنگام که جامه های خود در سر می کشند خدا آشکار و نهانشان را می داند ، زیرا او به راز دلها آگاه است.

سوره آل عمران آیه 119

هَأَنتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لُفُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْعِظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنْ أَلَّ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

آگاه باشید که شما آنان را دوست می دارید و حال آنکه آنها شما را، دوست ندارند شما به همه این کتاب ایمان آورده اید چون شما را ببینند گویند : ما هم ایمان آورده ایم و چون خلوت کنند ، از غایت کینه ای که به شما دارند سر انگشت خویش به دندان گزند بگو : در کینه خویش بمیرید، هر آینه خدا از سینه های شما آگاه است.

اعراب در آن دوران از اینکه فکر کردن در مغز اتفاق می افتد اطلاعی نداشتند و فکر میکردند انسان توسط قلبش فکر میکند، درحالی که میدانیم قلب انسان جز ماهیچه ای که خون را همچون تلمبه ای به حرکت در می آورد نیست. در سرتاسر قرآن هرگز از کلمه مغز خبری نیست، همواره هر جا از فکر کردن و تدبیر کردن صحبت میشود از سینه و قلب انسان سخن گفته میشود.

این قضیه حتی در نهج البلاغه نیز دیده میشود

نهج البلاغه ؟ حکمت 108

به رگهای درونی انسان پاره گوشتی آویخته که شگرف ترین اعضای درونی اوست و آن قلب است که چیزهایی از حکمت و چیزهایی متفاوت با آن در او وجود دارد

البته این بدان معنی نیست که اعراب آن دوران از جمله محمد و علی از وجود مغز بی خبر بودند، چون امام علی حداقل چند صد بار از ذوالفقار و با دستهای مبارک خود برای بریدن سرهای انسانهای کافر استفاده کرده اند و انسانهایی را به دو یا چند قطعه تقسیم کرده اند و حتماً چندین و چند بار مغز انسانها را دیده و یا لمس کرده اند، البته مسلمانان به گونه ای برخورد میکنند که گویا امام علی با شمشیر دو لب خود بادمجان پوست میکند است و سبزی خورد میکرده است، اما به راستی که چنین نیست. بنابر این اعراب میدانستند که مغز وجود دارد اما میدانستند که انسان با مغز خود تفکر میکند، و این نیز از خرافات قرآن است که محل تفکر را قلب انسان میدانند. برای بحث مفصل تر و مدارک بیشتر بر این ادعا نوشتاری با فرنام **قلب جای تفکر** مراجعه کنید.

5 - فرمان دادن و تجسد باد

سوره انبیا آیه 81

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ.

و تند باد را مسخر سلیمان کردیم که به امر او در آن سرزمین که برکتش داده بودیم حرکت می کرد و ما بر هر چیزی آگاهیم.

سوره سبا آیه 12

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوها شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزَعْ مِنْهُمْ عَن أَمْرِنَا نَذِقُهُ مِنَ عَذَابِ السَّعِيرِ.

و باد را مسخر سلیمان کردیم بامدادان یک ماهه راه می رفت و شبانگاه یک ماهه راه و چشمه مس را برایش جاری ساختیم و گروهی از دیوها به فرمان پروردگارش برایش کار می کردند و هر که از آنان سر از فرمان ما می پیچید به او عذاب آتش سوزان را می چشاندیم.

سوره ص آیه 36

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ.

پس باد را رام او کردیم که به نرمی هر جا که آهنگ می کرد، به فرمان او، می رفت.

باد که از جابجائی توده های هوای سرد و گرم پدید می آید، در قرآن به شکلی انسانی تجسد می یابد، قرآن میگوید باد مسخر سلیمان گشته بود، یعنی به فرمان سلیمان میوزید و حرکت میکرد. همچنین سرعت باد بطور بسیار جالبی در این آیات الهی مطرح شده است، باد میتواند راه یک ماهه را یک شبه طی کند، و الله کم هوش مصافت را با زمان میسنجد، و حتی نمیگوید منظور از یک ماه راه، با پای پیاده است یا با شتر یا اسب .

این ماجرا نیز من را به یاد علاءالدین و چراغ جادو و غول چراغش می اندازد، گویا الله یک سشوار بزرگ ملکوتی را به دست گرفته است و با فرمان سلیمان آنرا خاموش و روشن میکند.

6 - تبدیل به بوزینه شدن مردم

سوره بقره آیه 65 و 66

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ؛ فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ.

و شناخته اید آن گروه را که در آن روز شنبه از حد خود تجاوز کردند ، پس به آنها خطاب کردیم : بوزینگانی خوار و خاموش گردید؛ و آنها را عبرت معاصران و آیندگان و اندرزی برای پرهیزگاران گردانیدیم.

این هم از خرافه های بسیار مضحک قرآن است، ملتی به دلیل اینکه در روز شنبه از حد خود تجاوز کرده اند، به بوزینه تبدیل شده اند درست مانند داستانهای خرافی کودکانه که در آن جانوران به یکدیگر تبدیل میشوند. روز شنبه برای یهود روز مقدسی است و به یکدیگر در این روز "شابات شالوم" (تقریباً به معنی شنبه به خیر (میگویند، یعنی حتی به نوعی دیگر در این روز به یکدیگر درود میفرستند، و الله در اینجا بندگان را می ترساند که اگر نافرمانی کنید شما نیز مانند آنها بوزینه خواهید شد. رفتار الله با انسان بسیار توهین آمیز و تحقیر کننده و احمقانه است، یا حرف مرا گوش کن یا بوزینه ای خوار و خاموش ات خواهم کرد. همانطور که مادری به کودک اش میگوید اگر شلوغ کنی لولو تو را میخورد، الله نیز سعی میکند با انسانهای خردمند اینگونه با تهدید های مضحک و مسخره ارتباط برقرار کند و آنها را به اطاعت وا دارد.

سوره صافات آیه 139 تا 145

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ؛ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ؛ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ؛ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ؛ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ.

و یونس از پیامبران بود؛ ماهی بلعیدش و او در خور سرزنش بود؛ قرعه زدند و او در قرعه مغلوب شد؛ چون به آن کشتی پر از مردم گریخت ، پس اگر نه از تسبیح گویان می بود، تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند، پس او را که بیمار بود به خشکی افکندیم.

از آرواره های ماهی و نهنگ و اسید معده ماهی و تمامی سایر مسائل که بگذریم معلوم نیست حضرت یونس در این مدت چگونه زیر آب تنفس میکرده است. برآستی که این داستانها را تنها انسانهایی که کودکانه فکر میکنند، یا اساساً جرات فکر کردن در مورد مسائل دینی را ندارند میتوانند باور کنند، پدر ژپتو نیز در افسانه پینوکیو همچون یونس به دهان نهنگ میرود و در آنجا مدتی زندگی میکند، تا اینکه خود پینوکیو نیز به پدر وی میپیوندد، و سپس هردو باهم از بدن نهنگ خارج میشوند، البته حتی کودکان نیز به این داستانها اعتقاد پیدا نمیکنند، عجیب است که یک میلیارد مسلمان چگونه میتوانند این ماجرا را باور کنند. به راستی باید از کار آدمیزاد در شگفت بود که در همه چیز دست به موشکافی و کنکاش و تفکر و شک و تحقیق میزند، اما در مسائل دینی، کودکانه ترین خرافات را نجویده قورت میدهد و برایش آدم میکشد و جان میدهد

8گوساله طلایی که صدای گاو میداد.

سوره طاهها آیه 88

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي.

و برایشان تندیس گوساله ای که نعره گاوان را داشت بساخت و گفتند : این ، خدای شما و خدای موسی است و موسی فراموش کرده بود.

سوره اعراف آیه 148

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ.

قوم موسی بعد از او از زیورهایشان تندیس گوساله ای ساختند که بانگ می کرد آیا نمی بینند که آن گوساله با آنها سخن نمی گوید و ایشان را به هیچ راهی هدایت نمی کند؟ آن را به خدایی گرفتند و بر خود ستم کردند.

و در اینجا الله میگوید گوساله ای که بنی اسرائیل از طلا و جواهرات ساخته بود، صدای گاو از خود در می آورد و به راستی توضیحی بیش از این لازم نیست. آخر کدام عاقلی میتواند قبول کند که گوساله طلایی نعره گاو داشت و بانگ میکرد؟

9- آسمانها زمین و کوه احساس میکنند و حرف میزنند.

سوره احزاب آیه 72

رَبَّنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا.

ما این امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم ، از تحمل آن سرباز زدند و از آن ترسیدند انسان آن امانت بر دوش گرفت ، که او ستمکار و نادان بود.

سوره الزلزال آیه 4

يَوْمَئِذٍ نُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا.

در این روز زمین خبرهای خویش را حکایت می کند.

آیه اول در مورد این صحبت میکند که زمین و آسمان، میتوانند از تحمل چیزی سرباز زنند، احساس ترس بکنند، این هم باز تجسد و جانبخشی به موجودات غیر زنده است، همانند کارتون آلیس در سرزمین عجایب که در و دیوار و کتری و قوری و فنجان همه زنده هستند و صحبت میکنند و حرف میزنند. در آیه بعدی الله از روز قیامت سخن میگوید که زمین نیز

هستند، کوه و زمین و

آسمان موجوداتی نیستند که بتوانند فکر کنند، احساس کنند، یا عملی از خود نشان بدهند.

البته این مقدار اندک از خرافات قرآنی مشتق از خروار است و قرآن سراسر پر است از اینگونه ادعاهای نابخردانه و خرافی که پرداختن به همه آنها دلیل تعدد آنها اصلاً کار آسانی نیست، اما همین مقدار نشان میدهد که قرآن کتابیست خرافی و افسانه وار و برابر با داستانهای دیگر. البته در داستانهای دیگر هدف نویسنده این نبوده است که مخاطبان این داستانها گمان کنند که این داستانها واقعی بوده اند و واقعا وجود داشته اند. اما نویسنده یا نویسندگان قرآن قصد تحمیق و استحمار مردم را داشته اند، این است که تمام تلاش شده است با ترساندن مردم از شک کردن و نافرمانی، آنها را از فکر کردن به این یاوه سرایی ها و شک کردن و بررسی آنها به دور دارند و فضائی را فراهم آورند تا مردم از ترس آتش و مار هژده چرخ جهنم، بدون هیچ بررسی این اباطیل را باور کرده و حتی نسبت به آنها تعصب کورکورانه ورزند.

اما واقعیت این است که این قرآن چیزی نیست جز مشتق داستان کم کیفیت. کم کیفیت از آن جهت که داستان خود میتواند زیبایی و لطافتهای خود را داشته باشد اما داستانهای قرآن از کمترین زیبایی ها برخوردار نیستند و در مقابل آثاری همچون پینوکیو و سیندرلا و سندباد و... بسیار کم ارزشتر و فرومایه تر هستند. داستانهای قرآن در حد داستان سنگول و منگول و حبه انگور است و تنها کسانی میتوانند این داستانها را از طرف خدا و واقعیت بدانند که میتوانند افسانه ها و کارتون ها را باور کنند.

آرش بیخدا، جمعه، 16/06/2006